

-برداشتی از غزل ۵۳۷ دیوان شمس، مربوط به برنامه ۸۸۹ گنج حضور

در غزل ۵۳۷ دیوان شمس، مولانا با اقتباس از سوره بَلَد در قرآن، انسان را متوجه ابدیت و بی‌نهایت این لحظه میکند.

«قسم به شهر یکتایی که تو ساکن آن هستی.»

یادآوری و بیداری عظیمِ زندگی برای انسان که تو از جنس جهان جسم، از جنس زمان و از جنس ذهن نیستی. این آگاهی چشم انسان را به دیدار زندگی بینا میسازد. و او را به شهر شاهدان و زیارویان می‌برد. مولانا میگوید با لحظه به لحظه فضاگشایی، بر گردِ شهر زیبای دلِ عدم شده ات بگردد.

می‌گرد گرد شهر خوش با شاهدان در کشمکش

می‌خوان تو لأَقْسِمُ نَهان تا حَبَا هذا الْبَلَد

انسان همیشه ساکن این شهر بوده است، تنها پرده ای از جنس ذهن میان او و شهر یکتایی، که وطن اصلی و مبدا و مقصدش است، کشیده شده.

خداوند در سوره بلد میفرماید تو همواره در شهر یکتایی هستی اما با ساختن پرده من ذهنی، مانند یتیمی که پدرش را از دست داده است از زندگی دور شده ای و مانند مسکینی که در قحطی است، از دریافت شراب الهی محروم شده ای و مانند بنده ای به اسارت ذهن در آمده ای.

میگوید تو در گذرگاه سخت انتخاب میان یکتایی و من ذهنی، راه اشتباه رفته ای، به سختی ها گرفتار شدی و بر از دست دادن همانیدگی‌هایت احساس حسرت و زیان داری.

توصیف انسانی که هوشیاری اش در ذهن است در این آیات، بیان شده است. تمامی هیجاناتی که انسان در من ذهنی تجربه میکند، احساس جدایی، محروم ماندن از انرژی زندگی، اسارت در ذهن دردمند، و احساس حسرت و زیان. در حالیکه آیات بعدی این آگاهی را میدهند که در تمام این لحظات زندگی شاهد و ناظر انسان و در پی زنده کردن او بوده است.

در آیات بعدی خداوند می‌فرماید: من هر لحظه شاهد تو و منتظر بیداری تو بوده ام. همه لحظاتی که در ناآگاهی ذهن غرق بودی و در گذرگاه‌های سخت قرار داشتی، تو را می‌دیدم. از تو خواستم که با فضاگشایی و صبر، به هوشیاری اصیلت زنده شوی و گرد شهر یکتایی با شاهدان بگردی و بخوانی:

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ

-قرآن کریم، سوره بلد، آیه ۱

انسان هنگامی میخواند «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»، که به خدمت ساقی درآید. در ابتدای غزل مولانا به انسان یادآوری میکند که کار و پیشه اصلی او خدمت به ساقی است. «کاری نداریم ای پدر جز خدمت ساقی خود.» خدمت ساقی در رهایی از اسارت ذهن و بی خود شدن صورت میپذیرد. انسان نمیتواند هم منیت خود را نگه دارد و هم در خدمت ساقی باشد. قانون زندگی این است که انسان به عدم زنده شود. بیت دیگری از غزل میفرماید: «در پیشه‌ای بی‌پیشگی کردست ما را نامزد». پیشه بی‌پیشگی یا رهایی از من ذهنی از ازل به نام انسان زده شده است. اما انسان هر لحظه تصمیم میگیرد که انتخابش فضاگشایی باشد یا نه. انتخاب فضاگشایی یعنی انسان در خدمت ساقی درآید.

مولانا میگوید اگر در این لحظه فضا باز است و نور روی معشوق را میبینی، مانند ذره ای هستی که در ستون نوری می‌رقصد و فارغ از جاذبه جسمی بالا میرود. و اگر در شب چالش با من ذهنی قرار گرفتی و از دیدار نور محروم بودی، یادت نرود که کار تو طواف یار ماهرویت است. آنقدر با تسلیم و فضاگشایی بر گرد خانه معشوق که دل عدم شده ات است بگرد تا به درون خانه راهت دهند.

هر روز همچون ذره‌ها رقصان به پیش آن ضیا

هر شب مثال اختران طواف یارِ ماه‌خدا

به خدمت ساقی درآمدن، انسان را لایق دریافت شراب الهی میکند. شراب یکتایی انسان را از قضاوت و مقاومت من ذهنی رها میکند. جان انسان به حیات جاودان زنده می شود و انسان را تا بی نیازی کامل میبرد. «مستی سغراق احد با تو درآید در لحد». این شراب رایگان است و هر انسانی در ذات، آنرا میشناسد. زندگی و انسانهای به حضور رسیده با مهربانی و شفقت این می زنده کننده را در این جهان جاری میکنند.

مولانا میگوید هنگامی که شراب یکتایی بر وجودت جاری شد هم خودت از آن مست شو و هم جهان را از آن مست کن. این تنها راهی است که جهان سامان می یابد. هیچ راه حل ذهنی نمی‌تواند نابسامانی‌های ایجاد شده از مسئله سازی‌های من ذهنی را حل کند.

در این مسیر، اگر در کنار انسانهای زنده به حضور قرار گرفتی، مانند آینه باش که زیبایی روی معشوق در مرکز شما انعکاس بی‌نهایت یابد و اگر با انسانهای در ذهن رو به رو شدی، با فضاگشایی، فضا را باز نگه دار و ناظر و مراقب مرکز عدم شده ات باش.

آنقدر به سرمستی و فضاگشایی لحظه به لحظه ادامه بده و در صبر و شکر و خاموشی بمان تا به بودن در شهرِ خوش یکتایی زنده شوی و بخوانی «تو لَا أُقْسِمُ نَہَانَ تا حَبَدًا هَذَا الْبَلَدِ».

با سپاس و احترام

لادن از کانادا